

۵ ساعت از ورودم به بلگراد برای مصاحبه با امیر کوستاریتسا می‌گذرد و هنوز هیچ خبری از وی نیست. از مشغول ساخت فیلم سینمایی بعدی خود «گره سیاه» در آن سوی رودخانه ساوا در ویودینا است که گره سیاه» در آن سوی رودخانه ساوا در ویودینا است که نیم ساعت با شهر فاصله دارد. برنامه این بود که مستقیم از فرودگاه به آنجا بروم اما بعداً خبر دادند که آنها تا دیروقت فیلمبرداری می‌کنند. بهتر است بروم و روز بعد از فیلمبرداری با او گفتگو کنم. تازه به هتل باشکوه مسکوا رسیده‌ام که با تلفن عوض شدن دوباره برنامه را خبر می‌دهند. در واقع آنها امروز زودتر کارشان را تمام می‌کنند و بهتر است که با او امشب در بلگراد ملاقات کنم.

به این ترتیب، شب هنگام، در دفتر شرکت فیلمسازی وی کمونا در یک مجتمع استودیوی وسیع و نه چندان تمیز واقع در حومه بلگراد منتظر او می‌شوم. از اتاق مجاور صدای مکالمه به زبان انگلیسی به گوشم می‌رسد و می‌بینم که دو عضو گروه مشغول تماشای داستان قدیمی مردان پدرفتار هستند. عاقبت پس از تاریک شدن هوا کوستاریتسا وارد می‌شود. مرد ریشوی قوی هیکل با موهایی چرب که شلوار چین تنگ و ژاکت کتان مشکی کثیفی بتن دارد و زخمی زیر یک چشمش است بیشتر شبیه نوازندگان راک دهه ۷۰ است تا کارگردانی که در سن ۴۰ سالگی دوبار جایزه نخل طلایی را برده است. آخرین فیلم وی، زیرزمین دومین نخل طلایی (اولین آن برای فیلم

بابا در سفر معاملات در سال ۱۹۸۵ بود) و به گفته خودش بهترین تجلیل‌هایی که تاکنون در امریکا از کارهای وی شده برایش به ارمغان آورده است. اما فیلم، که سوگواری برای مرگ یوگسلاوی در طول ۵۰ سال از زمان تجاوز آلمان تا جنگ داخلی است، انتقادات تندی را نیز برانگیخته است بخصوص در زادگاه وی سارایوو و نیز در فرانسه، جایکه سه فیلم قبلی وی بطور عمده در آنجا سرمایه‌گذاری شده‌اند.

بحث این است که به عنوان یک بوسنیایی، کوستاریتسا می‌بایست در سارایوو می‌ماند و بجای زندگی و کار در خارج از دولت غرب بگووویچ حمایت می‌کرد.

زیرزمین، که با عنوانی کنایه‌آمیز اما بطور غیر قابل انکار غریبانه آغاز می‌شود روزی روزگاری کشوری بود که پایتخت آن بلگراد بود در پایتخت ضربها تنظیم شده است (و بخشی از آن بصورت فیلم درآمده است) و بازیگران اصلی آن صربها هستند. برخی آن را به عنوان یک پوزش ادبی برای نگرش میلسوویچ از یک یوگسلاوی تحت سلطه صربها می‌دانند که هنگامی ساخته شده که یک بوسنیایی واقعی باید شقاوت‌های صربها را علیه هم‌میهنان خود به تصویر بکشد. یک مستندساز آلمانی که دو سال را صرف فیلمسازی در موستار کرده است به من گفت که شنیده است بوسنیایی‌ها به کوستاریتسا کاردچیک ریفی‌نشال لقب داده‌اند. مجلات بر علیه کوستاریتسا حتی به مطبوعات انگلیسی هم رسیدو گاردین در مارس ۱۹۹۶ به او انگ «قابل سرزنش‌ترین فرزند سارایوو» زد. اما در آن زمان کوستاریتسا یا بی‌زاری از هیاهو کناره‌گرفته بود و

## گزارشی از پشت صحنه فیلم «گره سیاه»

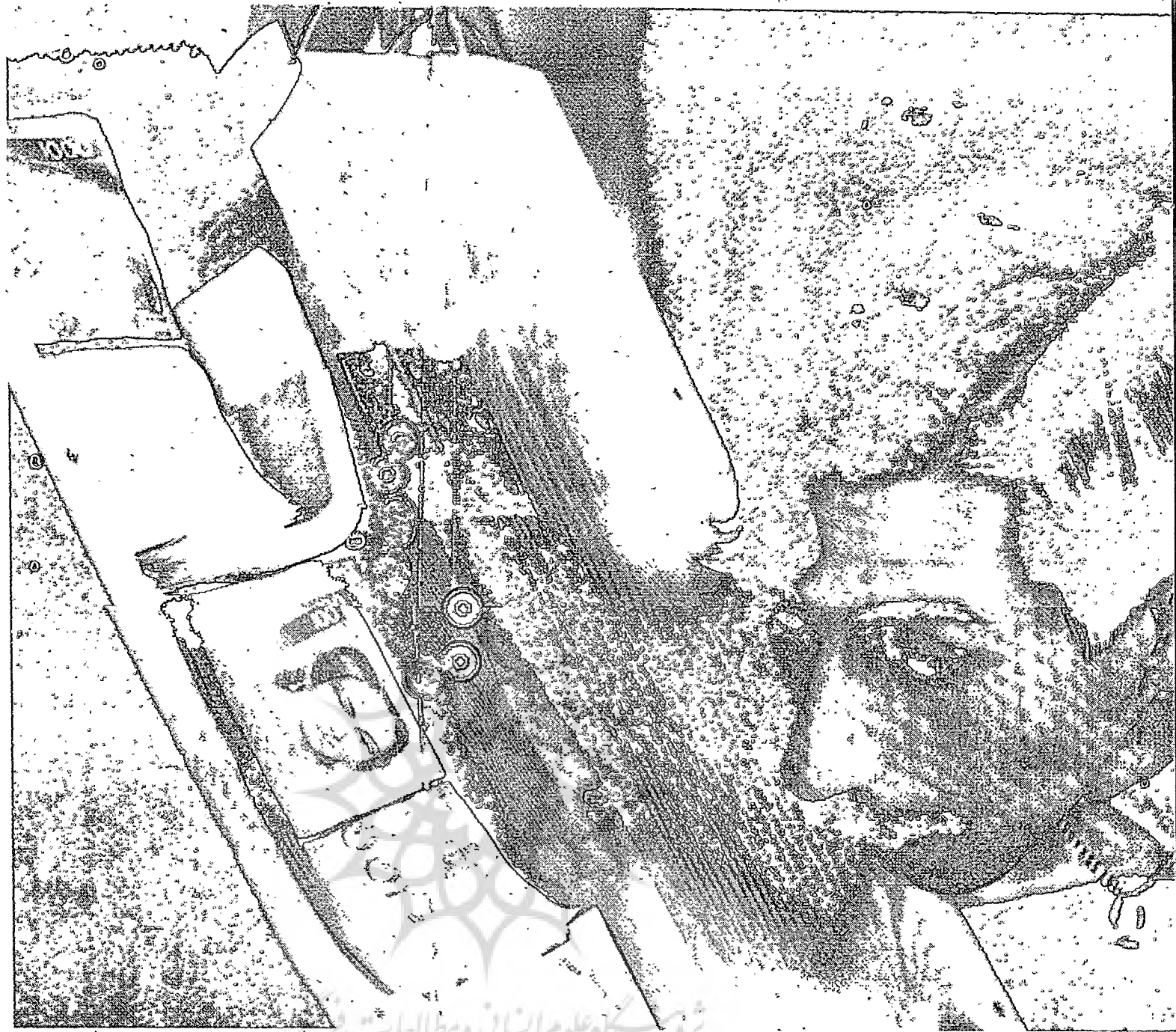
### تازه‌ترین فیلم امیر کوستاریتسا

امیر کوستاریتسا هم اکنون یکی از مشهورترین و موفقترین کارگردان‌های یوگسلاوی و حتی اروپا به شمار می‌رود. زیرزمین آخرین فیلم وی نخل طلای جشنواره کن را برای او به ارمغان آورد. کوستاریتسا هم اکنون مشغول فیلمبرداری آخرین فیلمش می‌باشد نویسنده نشریه سایت‌اندسند چین بازدید از محل فیلمبرداری و نگارش گزارشی از پشت صحنه فیلم، با کوستاریتسا گفتگویی هم داشته که نظر شما را به آن جلب می‌کنیم.



حمله مردم به منی بخاطر این فیلم، برایم باور نکردنی بوده. من برای چیزی مورد حمله قرار گرفتم که در فیلمم بر علیه آن می‌جنگیدم.

تعداد زیادی از مسلمانان به خصوص روشنفکران در سارایوو بودند که اعتقاد به یوگسلاو را از دست داده‌اند.



# WHITE CAT, BLACK CAT

بازنشستگی خود را از فیلمسازی اعلام نمود. این کناره‌گیری طولی نکشید. اما فیلمی که وی برای بازگشتش انتخاب کرده است فیلم کم‌دی هیجانی گربه سفید گربه سیاه، تلاشی عمدی برای رهبری عاری از مباحثات سیاسی است. می‌گوید: «ساخت این فیلم، مرحله بهیودی است.» او عمداً، پس از تاریکی و سنگینی فیلم زیرزمین، موضوعی سبک را برگزیده است. کوستاریتسا که بوضوح از این مسئله خسته شده اما از طرفی نمی‌تواند هیچ فرصتی را برای دفاع از خود از دست بدهد می‌گوید: حمله مردم به من بخاطر این فیلم برایم باورنکردنی بود. من برای چیزی مسرود حمله قرار گرفتم که در فیلمم بر علیه آن می‌جنگیدم و در واقع می‌توانم گفت نهایت جنونی است که امروز (در یوگسلاوی سابق) وجود دارد. من بخاطر آوردن تبلیغاتی در فیلم خود مورد حمله قرار گرفتم که اساساً علیه تبلیغات است.

در بخش مجوری فیلم زیرزمین، گانگستر بلگراد، مارکو، تمامی یک جامعه و نیز بهترین دوستش، بلاکی را می‌فریبد تا ۲۰ سال در زیرزمینی زندگی کنند و برای مبارزه علیه نازی‌هایی که هنوز بالا را تحت اشغال خود دارند اسلحه بسازند. وقتی عاقبت بلاکی و دیگران به دنیای خارج می‌گریزند، دیگر نمی‌توانند میان خیال و واقعیت تمایزی قابل شوند و بزودی سعی می‌کنند که به همان زیرزمین که توهم آرامش بخش نظم و هدف را در خود داشت بازگردند. یافتن قیاس با تینتوی یوگسلاوی کار مشکلی نیست و حتی اگر خود به آن پی نبرده باشیم، یکی از شخصیت‌ها اعلام می‌کند کمونیسم یک زیرزمین بزرگ بود با وجود اعتراف به این امر که یوگسلاوی کشوری بود بنا شده بر پایه دروغ، اما اینکه کوستاریتسا اهل سارایوو می‌بایست برای فروپاشی یوگسلاوی سوگواری کند، برای

غربی‌هایی که نابودی زادگاه وی توسط توپخانه صرب‌ها را در اخبار ساعت ۹ صبح خود تماشا کردند، این ممکن است تناقض‌آمیز به نظر برسد. اما همانطور که میشاگلنی در کتاب سقوط یوگسلاوی می‌نویسد: تعداد زیادی از مسلمانان بخصوص روشنفکران در سارایوو بودند که اعتقاد به یوگسلاو را از دست ندادند.

آنها خالصانه و با دلیل و برهان معتقد بودند که ترکیب بی‌نظم اسلاو و غیراسلاو در سرزمینی که یوگسلاوی بود، همگان را مجبور می‌نمود که در کنار هم زندگی کنند. برای آنها، سارایوو، روشن‌ترین و برآستی که موفق‌ترین مثال جایی بود که کرووات‌ها، مسلمانان و صرب‌ها چاره‌ای نداشتند مگر اینکه با هم زندگی کنند. طبق گفته گلنی، قبل از جنگ داخلی، بوسنی و بخصوص سارایوو، بالاترین درصد مردمی را داشت که در آمار ملی خود را یوگسلاو

کوستاریتسا که در فرانسه و مونتنگرو خانه دارد، هنوز خود را یوگسلاو می داند. می گوید: پس از دو فیلم اولم، آیا دای بل را بخاطر دارید؟ و بابا در سفر معاملات، فکر می کردم هرگز نمی توانم در هیچ جای دیگری غیر از ساریوو که همه کس و همه چیزش را می شناختم فیلم بسازم.»

«به عنوان یک فیلمساز، این جا، در بلگراد خیلی با جامعه در ارتباط نیستیم. تعدادی دوست دارم و هر روز صبح سر صحنه فیلمبرداری حاضر می شوم و شب دبروقت بازمی گردم. آخرین بازی که با جامعه ارتباط داشتم، برای تحقیق بزرگترین آرزویم بود. که سعی کنیم مردم یوگسلاو را از جنگ نجات دهیم که کاری احمقانه بود زیرا جنگ بطور غیر قابل اجتنابی در راه بود...»

او در ادامه می گوید: یوگسلاوی خودکشی کرده اما اسلحه از خارج به او داده شد. یک روز، کسی وارد اتاق شد و گفت: «بیا این اسلحه. تو نباید خودکشی کنی و یوگسلاوی هم این کار را کرد. من همیشه این را می گفتم و با گذشت زمان، اعتقادم به این حرف بیشتر شد. و بعد به دشمن بزرگ مردم ساریوو تبدیل شدم. عقیده من عوض نشد اما آنها تغییر کردند. بنابراین دیگر به آنجا نمی روم. خانه او در ساریوو به غارت رفته است. ته توسط صربها بلکه بوسیله خود اهالی ساریوو.

با این حال، یک پیوند از جوانی وی در ساریوو هنوز گسسته نشده است. او که بزرگ شده خومه شهر است، شیفته کولی هایی بود که در حاشیه شهر زندگی می کردند. شیفته موسیقی، شیوه زندگی و «چهره های اشرافی و مرموز». او قبلاً علاقه خود به فرهنگ آنها را با فیلم عصر کولی ها نشان داده است. او قول می دهد که گربه سفید گربه سیاه، فیلمی متفاوت خواهد بود. فیلمی کمتر جادویی، بیشتر کمدی و بیشتر زمینی. اما آنچه که از خلاصه فیلم که توسط همکاران تهیه کننده فرانسوی ارائه شده است بر می آید، فیلم هنوز با واقع گرایی فاصله بسیاری دارد.

داستان درباره دو سلسله است که پدرخوانده های کهنسال کولی، گرگا پتتیک و زاریا آنها را رهبری می کنند، قطاری گم می شود و زنی بنام بویامارا (که آنقدر کوچک است که می تواند به درون جیب بغل آقایان سر بخورد) و عاقبتی که در آن گرگا پتتیک و زاریا بطور معجزه آسایی توسط گربه سیاه عنوان فیلم از مرگ نجات می یابند.

با بحث در مورد فیلم زیرزمین، کوستاریتسا به ارول، کافکا، تارکوفسکی و لیونه اشهر داشته است. در مورد فیلم جدیدش مارکو و فلینی را فرا می خواند. اگرچه پس از یک روز فیلمبرداری، واضح است که از پا درآمده، اما با این حال، با حرازت و دقیق شروع به توصیف صحنه ای در فیلم آمارکورد فلینی می کند که به قول خودش به او نشان داده که چطور باید یک فیلم را کارگردانی کرد. صحنه ای که در آن همه خانواده برای شام دور میز نشسته اند و پدر خانواده می فهمد که پسرش از لژ بالا به داخل سینما ادراار کرده است. او توضیح می دهد که با وجود همه آزادی و سرشاری فلینی از زندگی اما وی «از ساختار سختگیرانه سه لایه موازی در تصویر و حرکت استفاده می کند» وی در ادامه تکلیفی را که امروز فیلمبرداری کرده است توضیح می دهد که در آن بویامارا، که برادر گانگسترش وی را مجبور کرده با نوه زاریا ازدواج کند، از مراسم عروسی قرار می کند. یک نفر کوکائین می کشد، دیگری یک تکه بیخ را به اتاق کوچک زیرشروانی می برد که جسد زاریا را در آن گذاشته اند تا سرد بماند، دیگری به چکیدن بیخ آب شده از سقف می نگرند، یکی با نارنجک ترستی می کند که منفجر می شود و همه چیز را به هوا پرتاب می کنند. درست مانند کاریکاتورهای از صحنه وحشی و دیوانه وار کوستاریتسا است اما او اصرار دارد که این نوع دیوانگی است که از کنترل خارج نیست.

او می گوید: «از نظر من فیلم باید به موسیقی نزدیک



## از نظر من فیلم باید به موسیقی نزدیک

باشد. اگر به موسیقی نزدیک نباشد بسیار

مشکل خواهد بود که باور کنیم می توانید

یک فیلم کامل بسازید. من هیچ کارگردان

خوبی را نمی شناسم که گوش خوبی

فدایشته باشد.

باشد. اگر به موسیقی نزدیک نباشد، بسیار مشکل خواهد بود که باور کنیم می توانید یک فیلم کامل بسازید. من هیچ کارگردان خوبی را نمی شناسم که گوش خوبی نداشته باشد. اگر یک مدرسه فیلمسازی داشتم، همیشه آدم ها را بر این اساس انتخاب می کردم که دست کم بدانند چطور سوت بزنند و چطور نگرش خود را با یک چارچوب موسیقی خاص متناسب سازند.

خود او ته تنها می داند چطور سوت بزند بلکه در گروه راک یوگسلاوی باس می نواخته است. گروهی که هنوز پسرش در آن طبل می نوازد. خواننده گروه و عضو برجسته آن، نل کارا ریلیچ در انتهای راهروی استودیوی کمونا، مشغول تدوین اولین آهنگ ویدیویی گروه برای یک شعر حماسی سه دقیقه ای است درباره اینکه چطور، ناگزیر، پسران سیاست پدرانشان را رد می کنند و این از آن دسته ویدیوهایی نیست که در ام تی وی کابل پخش شده باشد، این ویدیو، ۵۰ سال تاریخ یوگسلاو را از جنگ جهانی دوم تا ظهور و سقوط کمونیست، تا آخرین زمستان تظاهرات ضد میلو سوویچ در خیابانهای بلگراد را به نمایش می گذارد. همانند فیلم زیرزمین، منظور از این ویدیو، ارائه یک داستان سیاسی سیستماتیک یا تاریخی نبوده است بلکه پاسخی احساساتی و شخصی به تحولات کشور است بالاتر از همه اینکه قرار است دیگران را برانگیزد.

کارا ریلیچ دوباره برای موسیقی متن فیلم گربه سفید گربه سیاه با امیر کوستاریتسا همکاری می کند. کوستاریتسا که اصولاً آدم سردی است می گوید: «آهنگ های بسیار زیبایی هستند.» (چند هفته پس از دیدار من از بلگراد، نوازی که به من قولش را داده بود از طریق پست به دستم رسید. در میان رقص های آتشین کولی وار که از موزیک متن کوستاریتسا انتظار می رود، دو سرود

تکنوی خنده آور نیز هست.

پس از مصاحبه و هنگامیکه ضبط صوت خاموش است با کارا ریلیچ حرف می زنم و کوستاریتسا می گوید که آنها خودشان را از همه ناراضی ها برتر می دانند ناراضی نه به مفهوم قدیمی ضد کمونیست بلکه فقط ناراضی.

تظاهرات گسترده در خیابانهای بلگراد در زمستان گذشته، که رئیس جمهور میلو سوویچ را مجبور ساخت نتیجه انتخابات محلی صرب را که بر آن گروه های مخالف برنده شده بودند به رسمیت بشناسد. همزمان بود با پخش نسخه طولانی تر ۶ قسمتی فیلم زیرزمین در تلویزیون یوگسلاوی و موسیقی فیلم، به نوعی بیرون برای مخالفتان تبدیل شد.

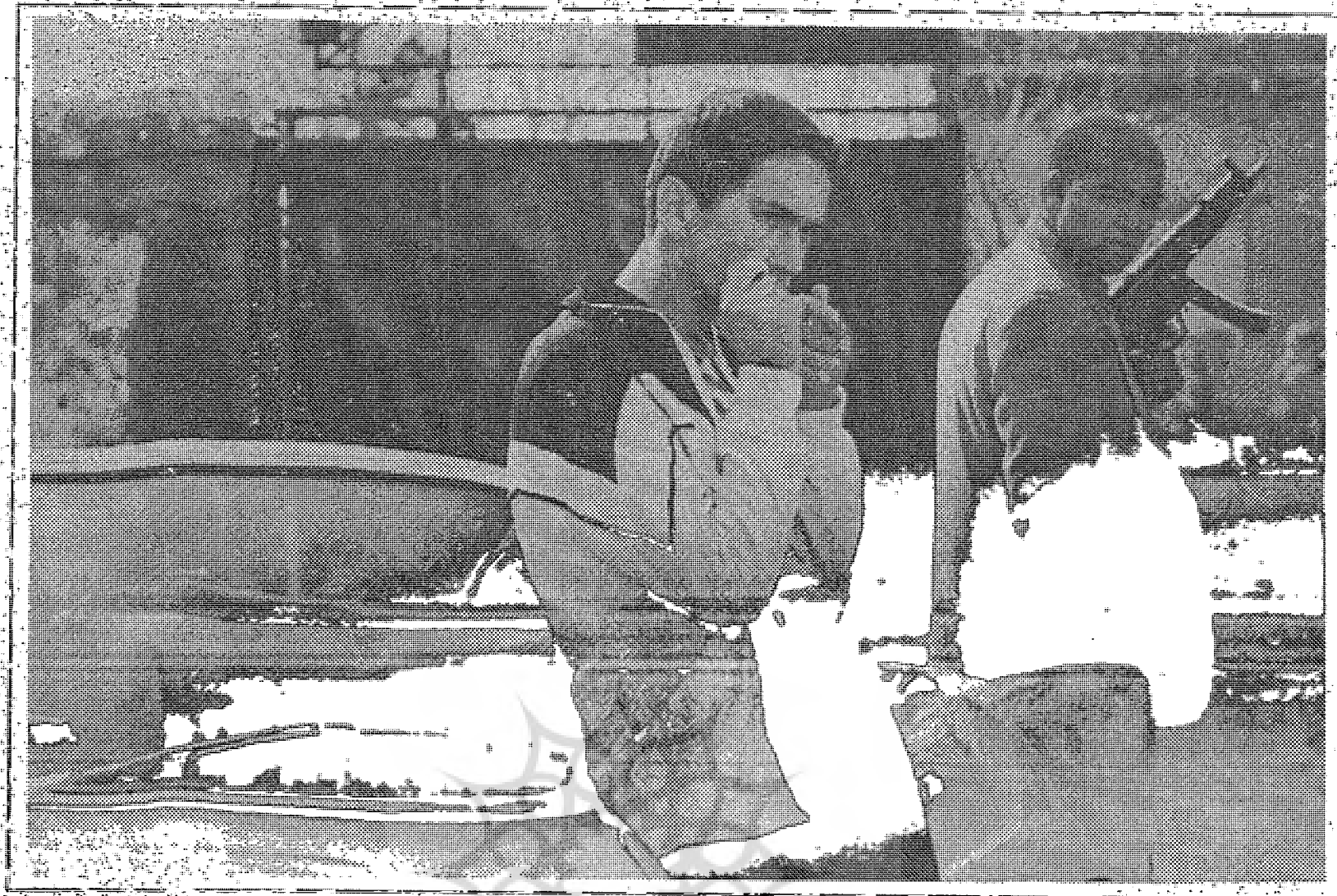
درست همانوقت که نخل طلائی همه چیز را برای کوستاریتسا تغییر داد، به دلیل اختلاف با سازنده موسیقی متن فیلم، گوران بریگوویچ که موسیقی تسخیر کننده وی برای فیلم عصر کولی ها و آهنگهای روزنای آریزونای وی از ویژگی های شاخص این فیلمها بود. این موفقیت به کام وی تلخ نشد.

بریگوویچ شما همکار قدیمی نیست که از زبان فیلم زیرزمین کوستاریتسا از وی جدا شده است. از جمله اعضای دیگر گروه مدیر تولید میلین کرکا کلیا گوپیچ است، مردی که در زویسای آریزونای و زیرزمین ابتکارات فوق العاده ای انجام داده بود و نیز مدیر فیلمبرداری (طبق گفته امیر یکی از بهترین ها در دنیا) ویلکو فیلاک تمامی ۵ فیلم قبلی وی را فیلمبرداری کرده بود. کوستاریتسا دقیقاً توضیح نمی دهد که چرا آنها راهشان را جدا کرده اند. شما به مرحله ای می رسید که روابط خسته کننده می شود اما با این وجود اذعان می دارد که بدون آنها احساس تنهایی می کند.

بجای فیلاک، کوستاریتسا به فیلمبردار فرانسوی تیری آربوگاست روی آورد که برای همکاری با کارگردانی در انتهای ترین بخش طیف سینمای اروپا یعنی لوک بسون شناخته شده است. کوستاریتسا ادعا می کند که با کارهای قبلی آربوگاست آشنایی ندارد بخصوص با «آخرین آن» (عنصر پنجم که آربوگاست بخاطر آن جایزه جشنواره کان را برد). کوستاریتسا در توضیح می گوید که کسی را می خواستم که نوعی لطافت را در فیلم ایجاد کند. زیرا مردم در مورد کولی ها تصب دارند و آنها را آدم هایی کثیف و آدمکش هایی وحشتناک می دانند. اما می خواستم به مهربانی، معنویت و لطافت آنها تأکید کنم.»

کوستاریتسا اعتراف می کند که از لطافت نسخه خام آربوگاست بسیار راضی است. پس از اینکه زیرزمین برایش به کابوسی تبدیل شده است، حالا دیگر مایل است فیلمی سبکبار، روشن از فرغ آفتاب و در هوای آزاد بسازد. فیلمبرداری گربه سفید گربه سیاه در ابتدا در تابستان ۱۹۹۶ آغاز شد تا اینکه پس از ۳۰ روز باردگی فیلمبرداری تعطیل شد و برای ژوئن ۱۹۹۷ برنامه ریزی شد. اما هوای امسال نیز آنان را ناامید کرد. وقتی ملاقات من مطرح شد، افراد CIBY 2000 گمان می کردند فیلمبرداری تا آخر ماه اگوست به پایان می رسد. اما وقتی من در هفته اول سپتامبر به آنجا می رسم آنها هنوز سخت مشغول کارند و کوستاریتسا دست کم ۳ هفته دیگر فیلمبرداری دارد. عاقبت یکروز یکشنبه از صحنه دیدن می کنم. روزهای آفتابی کمیاب تر از آن هستند که از دست بروند.

آنها در جنگلی کنار دانوب مشغول فیلمبرداری هستند. کنار چمنزار بسیار وسیع کنار رودخانه، جاییکه کوستاریتسا صحنه خارق العاده نهایی فیلم زیرزمین را فیلمبرداری کرد: هنگامی ساحلی که در آن تمام شخصیت های فیلم برای مراسم عروسی دوباره در کنار هم گرد می آیند، این ساحل بصورت جزیره ای می شکند و بصورت شناور دور می شود. کوستاریتسا این محل را به دلیل تمام حیواناتی که در آن زندگی می کنند دوست دارد. او توضیح می دهد که «هر روز که می خواستم زیرزمین را



فیلمبرداری کنیم. از این جنگل کمونیستی می‌گذشتم. جایکه درختان یکی پس از دیگری، پشت سر هم کاشته شده‌اند. کاملاً باور نکردنی و ترسناک است. اما فکر کردم باید به این جا بیایم و کاری نکنم. و حالا این جا هستیم. امروز او مشغول فیلمبرداری صحنه مخوری فیلم است. وقتی که بوبامارا که از مراسم عزو سی‌اش به سوی جنگل فرار کرده است، گرگاماجور پتیر گروگا پپتیک را ملاقات می‌کند. عشق در نگاه اول بوبامارا درون کننده درخت گره‌داری مخفی شده است. آنها ظاهراً ابتدا نوع چوبی آن را امتحان کرده بودند اما بلند کردن آن برایش غیرممکن بود. بنابراین بخش هنری سیزم، پلاستیکی آن را آماده کرد که با سنجاق یا قانچ و جزه آراشته شده بود. گرگاماجور در کاروان نارنجی مجلل خود که مانند یک کلیه کوچک به نظر می‌رسد، کلیه‌ای با پنجره و ایوان آهن‌کاری شده که زوی یک کامیون روسی قدیمی سوار است. با دیدن حرکت کننده درخت، او توقف نمی‌کند و پیاده می‌شود تا ببیند چه خبر است.

## اگر یک مدور سه فیلمسازی داشتیم، همیشه آدم‌ها را بر این اساسی انتخاب می‌کردیم که دست کم بدانند چه طور سوت بزنند و چه طور نگرشی خود را با یک چارچوب موسیقی خاصی متناسب سازند.

کوستاریتسا وقتی از قناتن‌های موسیقی استفاده نمی‌کند، اغلب سینما را به سیزک تشبیه می‌کند. من همیشه تصور می‌کردم او به فضای پر سروصدا، نامنظم و کازتاوال مانند خود فیلمها اشاره دارد. اما البته سیزک و اوقعی خود فیلمبرداری است و کوستاریتسا نتوانستیم مسافری که کوشش تکه‌تکه شده است. حال خودتس مقبض باشد یا نه نمی‌تواند دوباره به وطنش بازگردد، حال و هوای خسته یک‌خانه به دوش یا پنهانده را دارد.

کوستاریتسا آهی می‌کشد و می‌گوید: هر بار در نیمه فیلم، فکر می‌کنم که هرگز دوباره فیلم نخواهم ساخت. اعتراف می‌کند که مسخره این است که هر باز به دست کشیدن از فیلمسازی فکر می‌کند تا گه‌ان غرق پیشنهادهای مختلف می‌شود. در میان این برنامه‌ها او اخیراً اقتباس‌هایی از رمان‌های مارکز و مالرو را در نظر دارد.

امروز بازی ندارند، بقیه را کاملاً کولی‌ها تشکیل می‌دهند. در میان برداشت‌ها، دستانی سوال می‌کند که آیا احتمال دارد هیچ راهی برای هنرپیشه‌های غیر حرفه‌ای در فیلمهای انگلیسی باز شود.

از سوی دیگر، کوستاریتسا مینگن است. دومین باز نشستی خود را اعلام کنید. با پورخید می‌گوید: تمامی کارگردانان، یعنی ۹۵٪ آنان بعد از سینی که من دارم یعنی ۴۲ سالگی، افتتاح‌کار می‌کنند. بیشتر آنها، به جز کوپریک بیشتر آنها در این مرحله دست از کار می‌کشند و می‌گویند چه کسی اهمیت می‌دهد؟! بیایید به گرفتن یک ساعت طلای رولکس با برلینی در این جا فکر کنیم (به صفحه ۳۰ خود اشاره می‌کند) که در دست همکارانم دیده‌ام با کمی مکث و بسیار خسته می‌گوید: من نمی‌توانم این کار را بکنم.

پس از دو برداشت کار این صحنه خاص پایان می‌گیرد. گروه شروع به جمع‌آوری وسایل می‌کند و کولی‌ها روی صندلی‌ها می‌نشینند و آرام‌ساز و آواز عاشقانه سر می‌دهند. بزودی واگن‌های نور، کامیون آذوقه، تریلر کارگردان و کاروان کولی‌ها به صورت قافله‌ای نامعظم در جاده جنگل برآه می‌افتند.

از سوی دیگر، کوستاریتسا مینگن است. دومین باز نشستی خود را اعلام کنید. با پورخید می‌گوید: تمامی کارگردانان، یعنی ۹۵٪ آنان بعد از سینی که من دارم یعنی ۴۲ سالگی، افتتاح‌کار می‌کنند. بیشتر آنها، به جز کوپریک بیشتر آنها در این مرحله دست از کار می‌کشند و می‌گویند چه کسی اهمیت می‌دهد؟! بیایید به گرفتن یک ساعت طلای رولکس با برلینی در این جا فکر کنیم (به صفحه ۳۰ خود اشاره می‌کند) که در دست همکارانم دیده‌ام با کمی مکث و بسیار خسته می‌گوید: من نمی‌توانم این کار را بکنم.

گروه سفیدگربه سیاه قرار است سال آینده به بازار بیاید.